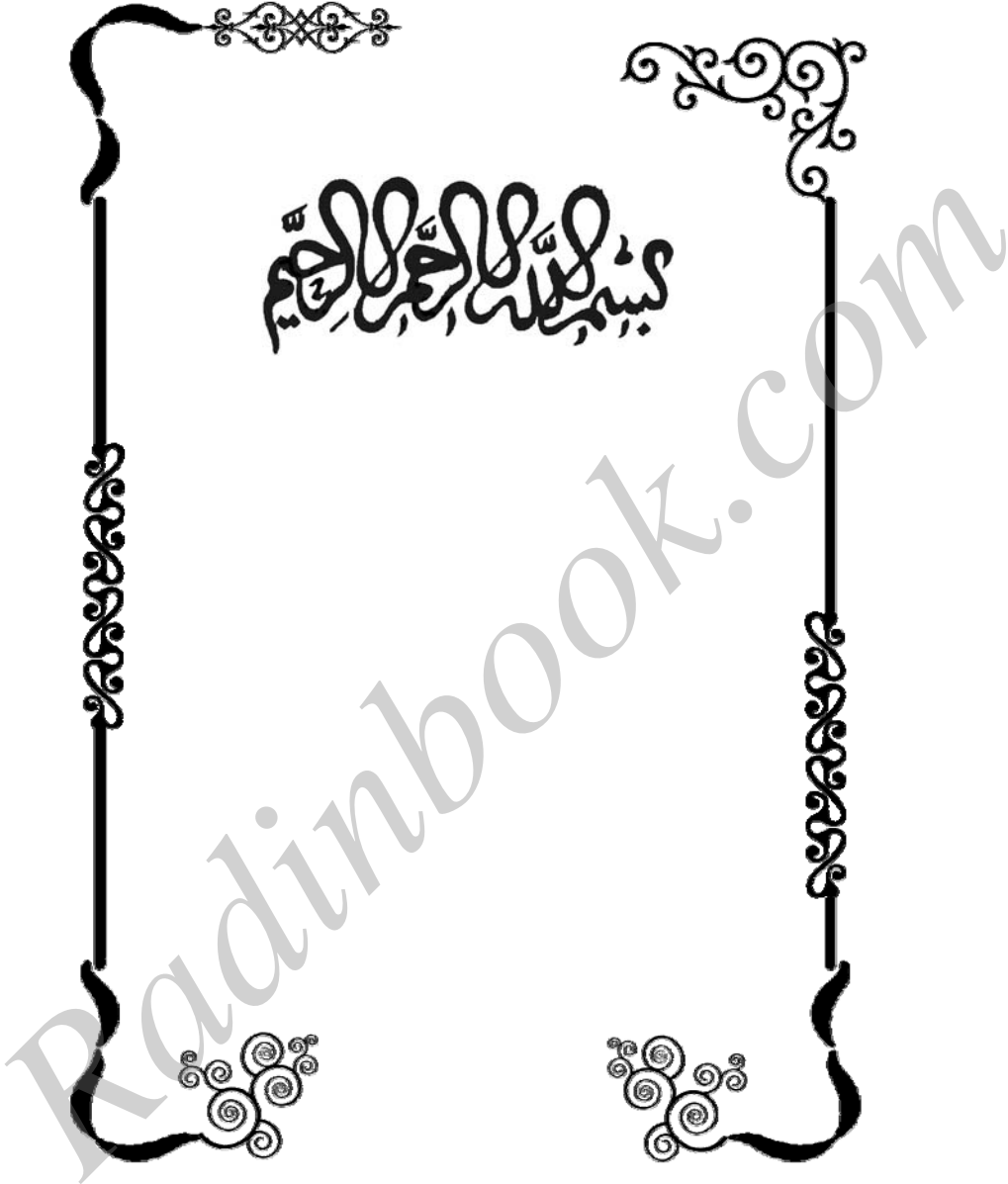


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



Radinbook.com



سارقی در باغ وحش

ران روی

مریم لطفی قهرمانلو

فهرست

- چشم ببر ۷
- انگشتان چندش آور در تاریکی ۱۷
- کی سی به خاطر می آورد ۲۷
- صحنه‌ی جرم ۳۷
- باج یک میلیون دلاری ۴۷
- اولین بازداشت ۵۳
- لطفاً فلفل رد کن ۶۱
- دست‌بندهای مشابه ۶۹
- آیا می‌دانستید؟ ۷۵



درک^۱، نگهبان باغ وحش گفت: «این جانده» یک بچه ببر کوچولو در بغل کی سی^۲ گذاشت و یک بچه ببر هم به دست مارشال^۳ دوست صمیمی کی سی، داد. «الان غذا خوردند، بنابراین باید بخوابند.»

کی سی گفت: «مچکرم» سپس دوبار عطسه زد.

درک از کی سی پرسید: «به گربه‌ها حساسیت داری؟» قد بلند بود و بازوهای دراز و برنزه‌ای داشت. یک پیراهن آستین کوتاه و یک شلوار شش جیب با جیب‌های زیپ‌دار پوشیده بود. یک دست‌بند نقره‌ای باریک به مچ دستش بسته بود.

-
1. Dirk
 2. KC
 3. Marshall

کی سی دوباره عطسه زد. گفت: «نه، تو خونه سه تا گربه داریم و اصلا باعث عطسه زدن من نشدند، ولی شاید به بیرها حساسیت دارم!»

درک خندید. گفت: «۲۰ دقیقه دیگه می بینمتون، بایدیه سری به ببر مادر بزمن.» اتاق را ترک کرد و در را بست.

بچه بیر بغل کی سی دهانش را باز کرد و خمیازه کشید. بیر سوماترایبی^۱ دو ماهه، به اندازه یکی از گربه های کی سی بود.

کی سی درحالی که شکم بیر خواب آلود را قلقلک می داد، گفت: «خیلی بامزه ای!»

مارشال با حالت نیش خند گفت: «عجب! مرسی کی سی. تو هم خیلی بامزه ای!»

کی سی گفت: «تو رو نگفتم! منظورم لوسی^۲ کوچولو.»

مارشال توضیح داد: «لوسی اسم بی معنی برای یه بیره، منظورم

اینه که برای یه توله کوچیک مناسبه. اما می تونی قبول کنی که

یک ببر ۵۰۰ پوندی رو لوسی صدا بزنی؟»

کی سی کر کرن^۳ و مارشال لی^۴ در باغ وحش ملی در واشنگتون

دی سی بودند. دوست آن ها دکتر فیلیپ توتو^۱ دامپزشک اصلی باغ

1. Sumatran

2. Lucy

3. KC Corcoran

4. Marshall Li

وحش بود. آن‌ها را دعوت کرده بود تا با بچه بیرهای سوماترایبی در یک اتاق کوچک که روبه‌روی محوطه‌ی ببر بود، بازی کنند. کی‌سی گفت: «ریکی^۲ هم اسم خیلی مسخره‌ایه»، ریکی برادر دوقلوی لوسی در بغل مارشال چنبر زده بود. «اما تو زمان کمی اسم واقعی‌شون رو درک می‌کنند.»

مارشال گفت: «دوباره در مورد جشن امشب بهم بگو» کی‌سی گفت: «یه خانواده‌ی ثروتمند از چین^۳ داره میاد اینجا تا پول زیادی رو برای کمک به بیرها به باغ وحش اهدا کنه، اونا یه دختر دوازده ساله دارند. اون میاد تا برای بیرها اسم انتخاب کنه.» مارشال گفت: «خوبه، شاید اسم این کوچولو رو تیزدندان بزاره،» کی‌سی سر تکان داد. گفت: «رئیس‌جمهور گفت اون اسمای خاص سوماترایبی می‌ذاره،» زکری تورنتون^۴ ناپدری کی‌سی رئیس‌جمهور ایالات متحده بود. کی‌سی با او و مادرش در کاخ سفید زندگی می‌کردند.

مارشال به بچه‌ببر خوابیده در بغلش نگاه کرد. پرسید: «اصلاً سوماترا^۵ کجاست؟»

-
1. Dr. Phillip Tutu
 2. Ricky
 3. China
 4. Zachary Thornton
 5. Sumatra

دوباره در باز شد و دکتر توتو وارد شد. یک پیراهن گشاد و پر از چین و چروک پوشیده بود. در یک دستش یک کیف چرمی بود و در دست دیگری بود که نصفش را خورده بود. پرسید: «شما دو تا با این توله‌های معروف چطوری گذروندید؟» کیفش را روی زمین گذاشت.

کی‌سی گفت: «خیلی خوب، تا الان کاری که کردند خوابیدن بوده.» دکتر توتو خندید. گفت: «خوش شانسید، وقتی بیدار می‌شوند دور و بر می‌دوند.» دکتر توتو کنار رفت. یک دختر با موهای مشکی پشت او ایستاده بود. گفت: «کی‌سی و مارشال به سانو و چو^۱ سلام کنید. این همه راه از چین^۲ اومدند.»

دختر کمی از کی‌سی بلندتر بود. یک تی‌شرت و شلوارک آبی تیره پوشیده بود و یک صندل به پا داشت.

سانو گفت: «سلام، از دیدن شما خوشحالم» روی زمین کنار کی‌سی نشست. «پدر من و ناپدری شما امروز یک ملاقات توکاخ سفید دارند. اونا در مورد کمک برای نجات ببرها از انقراض صحبت می‌کنند.»

مارشال سر ریگی را نوازش کرد. گفت: «فکر این که جهان بدون ببر باشه سخته»

1. Sunwoo Chu
2. China

سانوو گفت: «پدر من و رئیس‌جمهور تورنتون سعی می‌کنند تا راهی برای شاد کردن مردم و همچنین ببرها پیدا کنند، شاید چشم‌ببر شانس بیاره.»

کی‌سی پرسید: «چشم ببر چیه؟»

سانوو جواب داد: «یک سنگ قیمتی سحرآمیز خاص هست» با سر به ببرهای نوزاد اشاره کرد. «ممکنه لطفا یکی رو من نگه دارم؟»
«حتما.» مارشال، ریگی را در آغوش سانوو گذاشت. بچه ببر کوچولو چشمانش را باز کرد سپس غرش کوچکی کرد.

سانوو گفت: «اوه، متاسفم مزاحم خوابت شدم!»

ببر دوباره غرش کرد، باعث شد بچه‌ها بخندند.
دکتر توتو گفت: «فقط چند دقیقه‌ی دیگه،» کیفش را برداشت و به سمت در رفت. «باید ریگی و لوسی رو از سالن به مادرشون برگردونیم.»

بعد از این‌که دکتر توتو سیبش را گاز زد اتاق را ترک کرد،
مارشال پرسید: «ام، این سنگ قیمتی سحرآمیز چیه؟»

سانوو شکم ببر را نوازش کرد. گفت: «اون تو کشور مایه افسانه است، دو هزار سال قبل، یک پسر چینی ریشه‌ها را می‌کند تا برای برادرها و خواهرهای گرسنه‌اش غذا تهیه کند. والدین او مرده بودند و بچه‌ها تنها بودند. گوی صاف کهربایی پیدا کرد که زیر

یک درخت در خاک مدفون شده بود. کهربا به رنگ چای کم‌رنگ بود و پسر درون اون چیزی دید. که اون یک زمرد سبز بود.»

مارشال پرسید: «کهربا چیه؟»

سانوو گفت: «مثل شیرهای است که از چوب درخت کاج بیرون می‌آید، با گذشت زمان مثل پلاستیک سخت می‌شه.»

کی‌سی پرسید: «خوب این زمرد سبز با این ماده شیره مانند پوشیده شده بود سپس سخت شده بود؟»

سانوو سر تکان داد. گفت: «ولی اون خیلی خیلی کمیابه،» شانه بالا انداخت. «هیچ کس گمان نمی‌کرد زمرد و کهربا از یک جا بیاند. و هیچ‌کدوم تو چین پیدا نمی‌شه. اون یه معماست. یا شاید یه افسانه است که حقیقت نداره.»

مارشال از سانوو پرسید: «این چشم ببر اندازه‌ش چقدره؟»

با انگشتانش حلقه‌ای درست کرد. گفت: «به اندازه یک هلو، ولی داخلش به جای هسته یه زمرد هست.»

مارشال گفت: «خوبه»

سانوو ادامه داد: «پسر با چیز زیبایی که پیدا کرده بود به سرعت به خانه رفت، مردم شهرش اومدند تا زمرد ببینند. وقتی دیدند که بچه‌ها چقد فقیر و بیمارند غذا و پول آوردند. خواهر و برادر هایش بهبود یافتند و سر حال شدند. پسر خودش بزرگ شد و شهردار

دهکده شد. اطمینان حاصل کرد که دیگه هیچ کس حتی گرسنگی نکشه. به همه گفت که خوشبختیش مدیون زمرد چشم ببره.»

مارشال پرسید: «چه اتفاقی برای زمرد افتاد؟»

سانوو گفت: «نسل به نسل دهان به دهان نقل شده، همیشه سلامتی و شانس آورده. نخست وزیر چین چشم ببر را به پدرم داد تا این جا بیاره. به مدت یکسال به باغ وحش قرض می ده. برای مردم شما شانس می آره به ویژه برای ببرها.»

در باز شد و درک وارد شد. با بی سیم با کسی صحبت می کرد. صحبتش پایان یافت و بی سیم را به کمر بندش بست. گفت: «وقتشه برگردند»

کی سی، لوسی را در دست درک گذاشت. عطسه زد. درک، ریکی را با دست دیگرش گرفت.

زمانی که درک آن ها را بیرون می برد سانوو گفت: «بچه ببرها خیلی خوشگل اند، اسم های کامل و خوبی برای اونا دارم! حالا باید برم. قراره پدر و مادرم، من رو برای بازدید از جاهای دیدنی ببرند.»

کی سی گفت: «ما هم باید بریم خونه،»

بچه ها اتاق را ترک کردند. در راهرویی طویل بودند که یک سمت آن دیوار بود و سمت دیگر آن درهای بلند و عریضی وجود داشت.